

### مطلب نهم: اجزاء

یکی دیگر از مطالبی که در راستای بررسی مبحث هفتم و تبیین مدلول اوامر مستعمله در لسان شارع باید مورد تحقیق قرار گیرد، بحث از اجزاء می باشد، به این معنا که آیا اوامر صادره از مولای حکیم و شارع مقدس، دلالت دارند بر اینکه آنچه متعلق امر قرار داده است، تمام آن چیزی است که باید انجام گیرد، به گونه ای که به مجرد انجام آن، امر ساقط می گردد یا آنکه تنها دلالت بر مأموریه بودن متعلق داشته و هیچ دلالتی بر اینکه آیا متعلق، تمام آن چیزی است که باید انجام گیرد، به گونه ای که به مجرد انجام آن داعی مولی محقق شده و امر ساقط گردد، ندارد؟

تفصیل بحث از این مطلب نیاز به تحقیق آن ذیل چند امر دارد.

### امر اول: پیشینه تاریخی بحث

بحث از اقتضاء و عدم اقتضاء یا دلالت و عدم دلالت امر نسبت به اجزاء به معنایی که ذکر خواهد شد، از مباحثی است که گستره تاریخی آن بسیار وسیع بوده و در اکثر کتب اصولی قداماء، به خصوص کتب اصولی علمای شیعه، از سید مرتضی «رحمة الله علیه» گرفته تا کنون، به عنوانی مبحثی جدی و تأثیر گذار در مقام استنباط، طرح شده است. نهایتاً روش علماء در طرح این بحث، متفاوت از یکدیگر بوده و این بحث، سیر خاصی را از گذشته تا حال، طی کرده که در تبیین محل نزاع بیان خواهد شد. لذا تاریخچه بحث مثل بسیاری از مباحث امر، به تاریخ تدوین علم اصول باز گشته و بحث جدیدی نمی باشد.

### امر دوم: تحریر محل نزاع

گروه زیادی از اندیشمندان اصولی، بحث اجزاء را بر اقتضاء و عدم اقتضاء نفس امر صادره از مولی و شارع، متمرکز کرده اند. سید مرتضی «رحمة الله علیه» در کتاب الذریعه، در مقام طرح بحث می نویسد: «الامر هل يقتضى اجزاء الفعل المأموره؟»<sup>۱</sup>، و لکن ایشان در ذیل بحث و در مقام اشاره به اقوال موجود در مسأله، جهت بحث را بر امثال فعل و اینکه آیا امثال فعل مجزی است یا خیر، متمرکز می نمایند.<sup>۲</sup> شیخ الطائفه «رحمة الله علیه» در کتاب العده، در عنوان بحث اینطور می فرمایند «الامر هل يقتضى كون المأموره مجزياً أم لا؟»<sup>۳</sup> و در ادامه بحث نیز مطالب و اقوال را به گونه ای طرح نموده و برای نظریه خود به دلیلی استناد می

۱- الذریعة الى اصول الشریعة، جلد ۱، صفحه ۱۲۱.

۲- ایشان در ادامه می فرمایند: «اعلم أن جميع الفقهاء يذهبون إلى أن امثال الفعل المأمور به يقتضى إجزاءه. و ذهب قوم إلى أن إجزاءه إنما يعلم بدلیل، و غیر ممتنع ألا يكون مجزياً».

۳- العده، جلد ۱، صفحه ۲۱۲

نمایند که کاملاً حکایت گر آن است که ایشان، بحث را در خصوص امر و دلالت و عدم دلالت نفس امر بر اجزاء، متمرکز می دانند.<sup>۱</sup>

محقق حلی «رحمة الله عليه» در معارج الاصول می فرماید: «الامر يقتضي الاجزاء»<sup>۲</sup> که این عبارت ظهور در آن دارد که ایشان نیز بحث را مربوط به دلالت و اقتضاء نفس امر می دانند، و لکن در بعضی از رسائل خود، می فرمایند: «الاتيان بالواجب يقتضي الاجزاء»<sup>۳</sup> و ظاهر این عبارت آن است که بحث را بر اتیان مأموریه متمرکز می نمایند.

علامه حلی «رحمة الله عليه» نیز در مبادی می فرماید: «الامر يقتضي الاجزاء»<sup>۴</sup>؛ ولی در منتهی المطلب می فرماید: «اصل: الاتيان بالمأموریه يقتضي الاجزاء»<sup>۵</sup>.

صاحب فصول «رحمة الله عليه» این بحث را در باره دلالت و عدم دلالت نفس امر مطرح نموده اند، با این تفاوت که ایشان قیدی را به کلام مثل محقق و علامه «رحمة الله عليهما» اضافه کرده و می فرماید: «الامر بالشئ هل يقتضي الاجزاء اذا اتى به المأمور علی وجهه او لا؟»<sup>۶</sup>.

و لکن بسیاری دیگر از اندیشمندان علم اصول سعی می کنند بحث از اجزاء و عدم اجزاء را به عنوان بحثی مربوط به انجام و اتیان مأموریه و در حقیقت به عنوان یک بحث ثبوتی عقلی مطرح نمایند.

از قدمای اصولی اهل سنت، محقق آمدی در مقام طرح بحث اجزاء می فرماید: «الاتيان بالمأموریه، يدل علی الاجزاء ام لا؟»<sup>۷</sup> که قطعاً منظور ایشان از دلالت، همان اقتضاء به یکی از معانی است که بعداً اشاره می شود. سیر بحث ایشان و استدلالی که مطرح می نمایند، کاملاً حکایت گر آن است که ایشان این بحث را مربوط به دلالت نفس امر نمی دانند.

شیخ اعظم انصاری «رحمة الله عليه» نیز از طرح بحث به شیوه شیخ طوسی، محقق حلی، علامه حلی و صاحب فصول «رحمة الله عليهم اجمعين» عدول کرده و می فرماید: «اختلفوا فی ان اتیان المأموریه علی وجهه يقتضي الاجزاء او لا؟»<sup>۸</sup> و در ادامه تصریح می کنند

۱- ایشان در ادامه می فرمایند: «ذهب الفقهاء بأجمعهم و كثير من المتكلمين إلى أن الأمر بالشئ يقتضي كونه مجزياً إذا فعل على الوجه الذي تناوله الأمر؛ و قال كثير من المتكلمين: إنه لا يدل على ذلك و لا يمتنع أن لا يكون مجزياً و يحتاج إلى القضاء.

و الصحيح هو الأول؛ و الذي يدل على ذلك: أن الأمر يدل على وجوب المأمور به، و كونه مصلحة إذا فعل على الوجه الذي تناوله الأمر، فإذا فعل كذلك فلا بد من حصول المصلحة به و استحقاق الثواب عليه، لأنه لو لم تكن مصلحة لم يحسن من الحكيم إيجابه، و لبطل كونه مصلحة على ما تناوله الأمر».

۲- معارج الاصول، جلد ۱، صفحه ۱۰۸: «الامر يقتضي الاجزاء»

۳- الرسائل التسع، صفحه ۱۰۵

۴- مبادی الوصول الى علم الاصول، صفحه ۱۱۶

۵- منتهی المطلب فی تحقیق المذهب، جلد ۳، صفحه ۱۱۶

۶- الفصول الغرویة فی الاصول الفقهيّة، صفحه ۱۱۶

۷- الاحکام، جلد ۲، صفحه ۱۷۵

۸- مطارج الانظار، صفحه ۱۸

که «البحث هنا إنما هو في اقتضاء الاتيان بالمأمور به عقلاً الاجزاء»<sup>۱</sup> و به تبع ایشان محقق خراسانی «رحمة الله عليه»، شاگردان آن بزرگوار<sup>۲</sup> و بسیاری از معاصرین<sup>۳</sup>، بحث از اجزاء را به همین طریقه مرحوم شیخ مطرح کرده و معتقد به ثبوتی و عقلی بودن آن شده اند.

شهید صدر «رحمة الله عليه» نیز که مدعی است این بحث مربوط به اتیان مأمور به است، فرموده اند: «این بحث در دو جهت قابل طرح می باشد: یکی اینکه آیا اتیان و امتثال آنچه وافی به غرض مولی از امر می باشد، باعث خروج آن شیء از عهده مکلف می شود یا خیر؟ دوم آنکه آیا اتیان متعلق امر، موجب خروج آن از عهده مأمور و مکلف می شود یا خیر؟»<sup>۴</sup>.

### «و آخر دعوانا ان الحمد لله رب العالمین»

۱- ایشان در ادامه می فرمایند: «ان البحث هنا إنما هو في اقتضاء الاتيان بالمأمور به عقلاً الاجزاء فليس البحث من الأبحاث اللغوية التي تطلب فيها تشخيص مدلول اللفظ وضعا أو غيره فيعم البحث ما إذا كان الأمر مستفاداً من الإجماع ونحوه من الأدلة الغير اللفظية ويشهد لذلك ملاحظة أدلة الطرفين».

۲- مرحوم میرزای نائینی در فوائد الاصول، جلد ۱، صفحه ۲۴۱ می فرماید: «فنقول: ربما عنون في بعض الكلمات مسألة الأجزاء، بأن الأمر هل يقتضى الأجزاء أو لا يقتضيه؟ و لمكان أن التعبير بذلك فيه مسامحة واضحة- بداهة أن الأجزاء لا يستند إلى الأمر و ليس من مقتضياته، بل يستند إلى فعل المكلف و ما هو الصادر عنه- عدل المحققون و أبدلوا العنوان بأن إتيان المأمور به على وجهه هل يقتضى الأجزاء أو لا يقتضيه؟».

همچنین مرحوم محقق عراقی در مقالات الاصول، جلد ۱، صفحه ۲۶۲ می فرماید: «ثم أن ظاهر العنوان خصوصاً بملاحظة اسناد اقتضاء الاجزاء إلى الاتيان كون محط النظر الاقتضاء في عالم الثبوت عقلاً و لو من جهة ظهور الخطاب في معنى يلزم عقلاً ذلك لا أن مثل هذا المعنى مأخوذ في مدلول الصيغة- كما اخترنا نظيره في البحثين السابقين أيضاً- كيف! و قد عرفت أن مدلول الصيغ بمادتها و هيئتها آبية عن أخذ هذه المعاني فيها. ففي الحقيقة مرجع النزاع إلى أن مدلول الخطاب و لو من حيث السياق كون المادة علة تامة لسقوط الغرض منه أو من غيره أم لا؟ فعلى الأول يستقل العقل باجزائه عنه و عن غيره، بخلافه على الثاني».

همچنین مرحوم محقق اصفهانی در نهاية الدراية، جلد ۱، صفحه ۳۶۵، پس از شرح عبارات مرحوم محقق خراسانی می فرماید: «و مما ذكرنا تعرف: عدم كون البحث على هذا الوجه من المباحث اللفظية، و لا من المبادي الأحكامية؛ إذ لا يرجع البحث إلى إثبات شيء للأمر، لا من حيث إنه مدلول الكتاب و السنة، و لا من حيث إنه حكم من الأحكام. و منه علم أنه أسوأ حالا من مباحث مقدمة الواجب، و الأمر بالشيء يقتضي النهي عن ضده، و غيرهما؛ حيث إن إدراجها في المباحث اللفظية أو المبادي الأحكامية ببعض الملاحظات ممكن و إن كان خطأ، إلّا أن إدراج هذا البحث في أحد الأمرين غير معقول، فلا مناص من إدراجها في المسائل الاصولية العقلية؛ حيث إنه يقع في طريق استنباط الحكم الشرعي من وجوب الإعادة و القضاء و عدمهما، فهو من المسائل، و حيث إنه بحكم العقل- كما سيأتي لله- فهو من الاصول العقلية».

۳- مرحوم محقق خویی در محاضرات فی اصول الفقه، جلد ۲، صفحه ۲۲۰ می فرماید: «ان هذه المسألة من المسائل العقلية كمسألة مقدمة الواجب و مسألة الضد و ما شاكلهما. و السبب في ذلك هو ان الاجزاء الذي هو الجهة المبحوث عنها في تلك المسألة انما هو معلول للاتيان بالمأمور به خارجاً و امتثاله، و لا صلة له بعالم اللفظ أصلاً و بكلمة أخرى ان الضابط لامتياز مسألة عقلية عن مسألة لفظية انما هو بالحاكم بتلك المسألة، فان كان عقلاً فالمسألة عقلية، و ان كان لفظاً فالمسألة لفظية، و حيث ان الحاكم في هذه المسألة هو العقل فبطبيعة الحال تكون عقلية و ستأتي الإشارة إلى هذه الناحية في ضمن البحوث الآتية إن شاء الله تعالى».

۴- ایشان در بحوث فی علم الاصول، جلد ۲، صفحه ۱۳۵ می فرماید: «و هناك ملاكان و صيغتان كبرويتان للاجزاء: إحداهما ان الاتيان بغرض المولى كاف في الخروج عن عهدة التكليف، لأن العقل الذي هو الحاكم المستقل في باب الإطاعة و العصيان يحكم بكفاية ذلك في مقام الامتثال و الخروج عن حق طاعة المولى. الثانية ان الاتيان بمتعلق امر كاف في الخروج عن عهدة شخص ذلك الأمر، لما مضى من ان التحريك بعد العمل نحو الجامع القابل للانطباق على ما وقع تحصيل للحاصل، و التحريك نحو فرد آخر منه يكون امراً جديداً».